

تحولات اوکراین

و تأثیر آن بر نظام بین‌الملل

سعید وثوقی *

عسگر صفری **

سعیده مرادی فر ***

چکیده

از منظر نظریه‌های روابط بین‌الملل، نظام بین‌الملل محیطی است که تمامی رفتارها، جهت‌گیری‌ها، نیت‌ها و خواسته‌های اجزای تشکیل‌دهنده از آن محیط تأثیر می‌پذیرند؛ بنابراین هر تحولی که در این نظام صورت می‌گیرد، ممکن است قانونمندی‌های رفتاری بازیگران را تغییر دهد. تحولات اوکراین در سال ۲۰۱۳ که آثار بین‌المللی داشته است. با وجود اهمیت بررسی پیامدهای منطقه‌ای تحولات اوکراین، شناسایی آثار این تحولات بر عرصه بین‌المللی بیش‌ترین اهمیت را دارد که هدف این پژوهش نیز بررسی همین آثار است. این پژوهش به دنبال پاسخ‌گویی به این پرسش است که تحولات سال ۲۰۱۳ اوکراین چه آثار و پیامدی بر نظام بین‌الملل داشته است؟ یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که عمده‌ترین تأثیر این تحولات در سال ۲۰۱۳، نزدیکی روسیه و چین و تقویت توازن قوا در قرن بیست‌ویکم است. برخی عقیده دارند که توازن قوا استعاره‌ای قدیمی است که توان تحلیل پدیده‌های قرن بیست‌ویکم را ندارد، اما پژوهش حاضر استدلال می‌کند که آنچه بعد از تحولات اوکراین در عرصه بین‌المللی در حال وقوع است، توازن قوایی است که روسیه و چین از طریق نزدیکی به همدیگر در حال شکل‌دادن به آن هستند. روش پژوهش توصیفی-تحلیلی است.

واژگان کلیدی

اوکراین، نظام بین‌الملل، روسیه، چین، توازن قوا، نظام چندقطبی

Email: sabansco@yahoo.com

* استادیار گروه روابط بین‌الملل دانشگاه اصفهان

Email: khiyav2013@gmail.com

** کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل دانشگاه اصفهان

*** کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل دانشگاه اصفهان

تاریخ پذیرش: ۹۵/۶/۱۷

تاریخ ارسال: ۹۵/۱/۲۳

فصلنامه راهبرد / سال بیست و پنجم / شماره ۸۰ / پاییز ۱۳۹۵ / صص ۸۶-۶۷

جستار گشایی

در مقاطع زمانی متفاوت، روابط بین‌المللی شاهد رخدادهایی است که ترتیبات قدیمی را دگرگون کرده و الگوهای جدیدی از همکاری و تعارض را خلق می‌کند. فروپاشی دیوار برلین و متعاقب آن از بین رفتن سیستم دوقطبی، حادثه ۱۱ سپتامبر، شروع تحولات دنیای عرب در سال ۲۰۱۱ از جمله رخدادهای بین‌المللی هستند که از نگاه اندیشمندان هر کدام به نحوی ترتیبات بین‌المللی را تحت تأثیر قرار داده‌اند. تحولات اوکراین در سال ۲۰۱۳ که منجر به ناآرامی‌های متعدد در این کشور و خارج شدن شبه‌جزیره کریمه از حاکمیت اوکراین شد را نیز می‌توان از جمله رخدادهای بین‌المللی دانست که آثار متعددی از لحاظ سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در معادلات بین‌المللی به وجود آورده است. پیامدهای تحولات اوکراین از جنبه‌های گوناگون قابل ارزیابی است؛ چنانکه هم می‌توان به آثار این تحولات بر ترتیبات منطقه‌ای توجه کرد و هم می‌توان آثار این تحولات را از دید کلان‌تر یعنی نظام بین‌المللی مورد ارزیابی قرارداد. هدف این پژوهش ارزیابی تحولات اوکراین از منظر بین‌المللی است.

پرسش اصلی پژوهش این است که تحولات اوکراین چه پیامدی بر نظام بین‌المللی داشته است؟ یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که عمده‌ترین تأثیر این تحولات در سال ۲۰۱۳، نزدیکی روسیه و چین و تقویت توازن قوا در قرن بیست‌ویکم است. برخی عقیده دارند که توازن قوا استعاره‌ای قدیمی است که توان تحلیل پدیده‌های قرن بیست‌ویکم را ندارد اما پژوهش حاضر استدلال می‌کند که آنچه بعد از تحولات اوکراین در عرصه بین‌المللی در حال وقوع است، توازن قوایی است که روسیه و چین از طریق نزدیکی به همدیگر در حال شکل‌دادن به آن هستند. پژوهش حاضر از دو بخش تشکیل شده است. بخش نخست با مروری بر نظریه توازن قوا، چارچوب نظری پژوهش را فراهم می‌کند. بخش دوم نیز با مروری بر روابط روسیه و چین دلایل نزدیکی روسیه و چین را در جهت فراهم کردن زمینه‌های توازن قوا و حرکت به سمت یک نظم چندقطبی در جهان معاصر را بیان می‌کند.

چارچوب نظری. موازنه قدرت از جمله پایدارترین مفاهیم نظری در حوزه روابط بین‌الملل است که با وجود برخی تفاوت‌ها، بیش از سایر نظریات در ادبیات معاصر، مورد توجه قرار گرفته است؛ تا جایی که عده‌ای بیان کرده‌اند موازنه قدرت شناخته‌شده‌ترین و احتمالاً مؤثرترین نظریه موجود برای توضیح ماهیت اصلی روابط بین‌الملل است. موازنه قوا پس از جنگ جهانی دوم توسط مورگنتا به صورت یک نظریه تدوین شد. در خصوص موازنه قوا نظریه واحدی وجود ندارد، بلکه نظریه‌های گوناگونی وجود دارد که تمامی آنها ملهم از این فرضیه بنیادی واقع‌گرایی هستند که دولت‌ها بازیگران اصلی نظام بین‌الملل می‌باشند و تحت فشارهای نظام آنارشی بین‌المللی به‌طور

عقلایی در پی افزایش قدرت یا امنیت خود هستند. «به عقیده مورگنتا، موازنه قوا دارای چهار معنی است؛ سیاست معطوف به وضعیت خاص، وضعیت بالفعل امور، توزیع تقریباً برابر قدرت و هر نوع توزیع قدرت. به عقیده مورگنتا، موازنه قوا در معنای عام آن به وضعیتی دلالت دارد که در آن قدرت به شکل کم‌وبیش متوازن و برابر میان چند دولت توزیع شده است، اما آنچه اهمیت دارد نظام موازنه قدرت است که به معنای الگویی از روابط میان کشورهاست که در آن هیچ‌یک آن قدر قدرت ندارد که به تنهایی بتواند دیگران را تحت سلطه درآورد» (مشیرزاده، ۱۳۸۹: ۱۰۱).

نظریه موازنه قدرت فرض می‌کند به دلیل اینکه واحدها در نظام آنارشی قرار دارند، علاقه به افزایش طولانی‌مدت شانس خود برای بقا (امنیت) دارند. آنها خطرات ساختاری قدرت (هژمونی) را از طریق ایجاد و افزایش توانایی‌های داخلی خود (موازنه داخلی) جمع‌بستن توانایی‌های خود با دیگران در یک واحد متحد (موازنه خارجی) یا اتخاذ شیوه‌های موفق تولید قدرت برای هژمون شدن در آینده به حداقل می‌رسانند (Wohlforth and et al. 2007: 157). موازنه قدرت، در واقع رفتار یک دولت است که به لحاظ علی با تمرکز نظام‌مند قدرت پیوند خورده است. اگرچه موازنه صرفاً قدرت‌محور نیست، اما ترس از قدرت در یک محیط آنارشی، هدایت دولت‌ها را در سیستم به سمت موازنه در برابر یکدیگر به دنبال دارد (مسعودنیا و همکاران، ۱۳۹۱: ۶۹). در محیط آنارشی، واحدها همواره نگران امنیت خود هستند و این نگرانی باعث تحریک دولت‌ها به سمت جهت‌گیری به سوی رفتاری توازن بخش در سیستم می‌شود. در یک نظام آنارشی، هیچ اقتدار مرکزی که دولت‌ها را در صورت انحراف تنبیه کند، وجود ندارد.

با وجود تلاش‌های مورگنتا، این یافته‌ها و نظریه‌های والتز بود که منجر به برجسته شدن معنای موازنه قدرت در عرصه روابط بین‌الملل شد. والتز در نظریه واقع‌گرایی ساختاری خود معتقد است که امنیت و بقای دولت‌ها در گرو تلاش برای جلوگیری از تمرکز و انباشت قدرت است و به این نکته اشاره دارد که انباشت قدرت و میل به هژمونی منطقیاً به موازنه ختم می‌شوند. به بیان والتز «اگر دولت‌ها آزاد به انتخاب باشند، به‌طور طبیعی به طرف کفه ضعیف‌تر ترازوی موازنه اضافه می‌شوند؛ چراکه طرف قوی‌تر بقا و استقلال آنها را تهدید می‌کند. بر اساس آنچه والتز و دیگر رئالیست‌های ساختاری به آن اذعان دارند، دولت‌های ضعیف‌تر هیچ‌گاه نمی‌توانند به این قطعیت و یقین برسند که دولت قوی‌تر از قدرتش برای تجاوز و نقض حاکمیت آنها استفاده نکند یا تهدیدی برای بقا و امنیت آنها نباشد» (چگنی‌زاده، ۱۳۹۲: ۲۳۲).

نظام مورد دلخواه واقع‌گرایان ساختاری، نظامی چندقطبی است. والتز در پرتو نظریه واقع‌گرایی ساختاری، دو علت را برای ناپایداری نظام تک‌قطبی بیان می‌دارد؛ نخست این‌که

قدرت‌های مسلط، وظایف متعددی را در فراسوی مرزهای خود پذیرفته‌اند که آنان را در درازمدت تضعیف می‌کند. دوم این که حتی اگر یک نیروی سلطه‌گر با مدارا و ملایمت رفتار کند، باز هم دولت‌های ضعیف در مورد رفتار آینده آن هراسناک خواهند بود (احمدی و زارع، ۱۳۹۰: ۸۶). در یک جهان دوقطبی نیز نمی‌توان انتظار چندانی برای داشتن وجه مشترک از سوی واحدهای موجود در نظام بین‌المللی داشت. به عقیده والتز در یک جهان چندقطبی، واحدهای تقریباً برابر درگیر در تلاش مشترک به دنبال مخرج مشترکی از سیاست‌های خود هستند؛ اما در یک جهان دوقطبی، رهبران اتحاد می‌توانند راهبردهای مختلفی را برای پیشبرد منافع شخصی خود به‌منظور مقابله با دشمن اصلی طراحی کنند و کمتر به دنبال جلب رضایت متحدان خود باشند (Waltz, 1988: 622). با وجود تأکید والتز بر توزیع قدرت در میان قدرت‌های بزرگ، وی نمی‌تواند از جایگاه ایالات متحده در نظام بین‌المللی بعد از جنگ سرد چشم‌پوشی کند. به‌عنوان مثال، وی بیان می‌کند که ساختار سیاست‌های بین‌المللی تغییر کرد، نه به خاطر اینکه ایالات متحده دچار کاهش جدی در قدرت خود شد، به این دلیل که اتحاد جماهیر شوروی دچار ضعف شد. در حالی که ژاپن، چین و اروپای غربی همچنان به پیشرفت چشمگیری خود ادامه می‌دهند. برای چند سال آینده، ایالات متحده کشور پیشرو اقتصادی و نظامی خواهد بود (Waltz, 1993: 71).

والتز استدلال می‌کند که نظام (از جمله نظام بین‌المللی) متشکل از ساختار و واحدهای تشکیل‌دهنده آن است. ساختار سیاسی سه عنصر دارد: اصول نظم‌دهنده (آنارشی یا سلسله‌مراتبی)، ویژگی واحدها (عملکردهای یکسان یا متفاوت) و توزیع قدرت. به عقیده والتز، دو عنصر از ساختار نظام بین‌المللی ثابت است؛ فقدان اقتدار مرکزی به این معنی است که اصل نظم‌دهنده در نظام بین‌المللی آنارشی است و اصل خودیاری نیز به معنای این است که واحدها، عملکردهای مشابهی دارند. تنها عنصر متغیر نظام، توزیع قدرت است که به معنی تمایز میان نظام دوقطبی و چندقطبی است (Geiffiths, 2007: 13). از دید والتز، به دلیل تداوم آنارشی و معمای امنیت ناشی از آن، تنها راه منطقی برای واحدهای موجود در نظام بین‌المللی، موازنه قوا است. از طریق موازنه قوا است که می‌توان از تسلط یک قدرت بر دیگران جلوگیری کرد. به عقیده والتز اگر همه نظم‌های بین‌المللی آنارشی است و اگر این تفاوت‌های اندک عملکرد واحدها را نشان می‌دهد، پس ساختار سیاسی بین‌المللی تنها یک شیوه را پیشنهاد می‌دهد که آن هم توزیع توانایی‌ها است. آنها به‌وسیله سرنوشت قدرت‌های بزرگ تعریف می‌شوند (Burchill and linklater and et al. 2005: 35).

در واقع‌گرایی ساختاری انتظار نمی‌رود که موازنه قطعی در همه زمان‌ها غالب باشد، بلکه این نظریه می‌پذیرد که دولت‌ها ممکن است تصمیم بگیرند تا صورت گسترده‌ای از یک اتحاد بزرگ را

شکل دهند، افزون بر این برای ایجاد موازنه قوا، واقع‌گرایان اشاره می‌کنند که بیشتر دولت‌های بزرگ راهبرد حفظ وضع موجود را ادامه می‌دهند؛ اما دولت‌های کوچک راهبردهای تجدیدنظرطلبانه را به کار می‌برند. زمان‌هایی که یک دولت یا ائتلاف نسبت به دیگر بازیگران قوی‌تر می‌شود، شکل‌گیری یک موازنه واکنش معقول است (شفیعی و کمائی‌زاده، ۱۳۸۹: ۵۴). به باور واقع‌گرایان ساختاری از جمله والتز، موازنه قوا در بطن خود دارای چند ویژگی است که آن را از سایر دیدگاه‌های قدرت‌محور متمایز می‌کند: نخست اینکه، رهیافت قدرت‌محور مبنای نظام بین‌الملل را بی‌ثباتی دائمی تلقی می‌کند، رهیافت موازنه قوا بر شکل‌گیری نوعی تعادل پایدار تأکید دارد. دوم، در موازنه قوا، تلاش برای امنیت و بقا، جای تلاش برای به حداکثر رساندن قدرت در رهیافت سیاست قدرت‌محور را می‌گیرد. در موازنه قوا، قدرت بیشتر وسیله است تا هدف و سیاست‌ها بیشتر دفاعی هستند تا تهاجمی. سوم، در حالی که رهیافت قدرت‌محور هیچ‌گونه محدودیتی را برای رفتار دولت قائل نیست، موازنه قوا بر آن است که نظام بین‌الملل رفتار دولت‌ها را محدود کند (میلر، ۱۳۷۶: ۹). نکته اساسی رهیافت موازنه قوا، تعادل در توزیع توانایی‌هاست که این تعادل عامل ثبات در نظام بوده و از ظهور یک بازیگر مسلط که سیستم دولت‌های ملی را تحت‌الشعاع قرار داده و نوعی امپراتوری جهانی ایجاد نماید، جلوگیری می‌کند. در پرتو موازنه قوا، هژمونی به معنی زعامت یک قدرت بزرگ در نظام بین‌الملل، نه عملی و نه مطلوب واحدهای نظام بین‌المللی است. در موازنه قوا، کشورهای ضعیف یا اینکه در راستای ایجاد موازنه در مقابل یک قدرت بزرگ با هم ائتلاف می‌نمایند یا اینکه برای جلوگیری از ایجاد هژمونی با زعامت یک قدرت بزرگ، با قدرت بزرگ دیگر متحد می‌شوند.

با توجه به اصول و قواعد کلی حاکم بر نظام دوقطبی منعطف، در صورت کاهش توانایی‌های دو بلوک نسبت به بقیه، نظام توازن قوای جهانی جایگزین خواهد شد. در شرایط نبود دنیای دوقطبی و زیر سؤال رفتن هژمونی ایالات متحده، می‌توان توجیهی برای وجود توازن قوا در شرایط کنونی تصور کرد. از طرفی، از هم‌پاشیدن بلوک شرق هم می‌تواند به معنی عدم حاکمیت نظام تک‌قطبی، تلقی شود. کاپلان گفته در صورت نبود نظام تک‌قطبی که فاقد مصداق تاریخی هم هست، می‌توان شاهد وجود بازیگران غیربلوکی بود. در شرایط کنونی، ما شاهد رقابت بین قدرت‌های بزرگ هستیم که هیچ‌کدام از این قدرت‌ها اجازه تشکیل یک امپراتوری را نمی‌دهند و هرکدام از آنها، ایجاد توازن با دیگران را در دستور کار خود قرار داده‌اند. منطقه آسیای جنوبی، شرقی، جنوب شرقی و شمال شرقی و همچنین تشکیل پیمان شانگهای می‌تواند در این چارچوب مصداق مناسبی باشد. در یک نگاه کلی گفته می‌شود که سیستم توازن قوا با وجود کمکی که به حفظ حقوق بین‌الملل می‌کند، خود ناقض این حقوق

است. در این مورد، /پن‌هایم می‌گوید حقوق بین‌الملل تنها در صورت وجود تعادل یا توازن قوا در میان اعضای خانواده ملت‌ها امکان خواهد داشت (قاسمی، ۱۳۹۱: ۲۴۸). نتیجه این خواهد بود که کشورهای چین و روسیه در برابر قدرت فزاینده ایالات‌متحده دست به ایجاد اتحاد و توازن زده‌اند، اما این اقدام نه در شرایط تخصص، بلکه از طریق مذاکره انجام می‌شود. به عبارتی سیستم معطوف به قدرت است، چراکه هیچ‌گونه انسجام نهادی در نظام بین‌المللی و قدرت عالی‌ه قابل مشاهده نیست. این رفتار ریشه در انارشی نظام بین‌الملل دارد که از یک نگاه ساختاری متوجه قانون افزایش قدرت است. چین و روسیه تلاش خود را در جهت افزایش توانایی‌های خود و ایجاد مانع برای پیشی گرفتن رقیب آنها یعنی ایالات‌متحده به کار می‌بندند. این موضوع از نظر کاپلان یکی از قواعد اصلی نظام توازن قوا محسوب می‌شود، زیرا دستیابی به برتری توسط قدرت رقیب آنها موجب تغییر ماهیت سیستم خواهد شد؛ یعنی مخالفت این دو کشور با نظام تک‌قطبی و اعتقاد به یک نظام چندقطبی است. در نقطه مقابل، اروپا و آمریکا در یک‌چشم انداز کلی‌تر منافع مشترکی در قاره اروپا دارند، بنابراین در جهت مقابله با روسیه در راستای توازن قوا حرکت می‌کنند؛ زیرا روسیه منافع اروپا و آمریکا و توازن در اروپا را تهدید می‌کند. در این شرایط، وقتی روسیه جزیره کریمه را اشغال می‌کند، اروپا و آمریکا خود را در جهت ایجاد توازن در اروپا موظف به حمایت از اوکراین می‌بینند. به گفته کاپلان، آمریکا و اروپا اتحادی نانوشته در مقابل دشمن مشترک در کنار یکدیگر هستند، هرچند که از نظر اهداف سیاست‌های خود از وضوح کمتری برخوردارند (مورگنتا، ۱۳۸۴: ۳۰۸-۳۱۹).

۱. تحولات اوکراین و توازن قوای جدید در نظام بین‌الملل

هر پدیده سیاسی در نظام بین‌الملل صورت می‌گیرد دارای آثار خرد و کلان است. به عبارت دیگر اثر این پدیده را می‌توان در حوزه‌های مشخص بررسی کرد یا اثرات آن را به صورت کلان در نظام بین‌الملل مورد ارزیابی قرارداد. ناآرامی‌های اوکراین و به دنبال آن خروج شبه‌جزیره کریمه از حوزه نفوذ اوکراین را می‌توان جدیدترین تغییر در نظام بین‌الملل دانست که منجر به شکل‌گیری ترتیبات جدیدی در عرصه بین‌المللی شد. مهم‌ترین پیامد تحولات اوکراین در عرصه بین‌المللی را می‌توان نزدیکی روسیه و چین و تقویت توازن قوا در قرن بیست‌ویکم دانست. بعد از تحولات اوکراین، روسیه که از جانب غرب، به‌ویژه ایالات‌متحده آمریکا زیر فشار بود، برای کاستن از هزینه‌های رویارویی با این کشور نگاه خود را به سمت آسیا، به‌ویژه شرق آسیا تغییر داد. از دید نظریه‌پردازان موازنه قوا، دولت‌های ضعیف‌تر معمولاً برای ایجاد تعادل، تمایل دارند تا با دولت‌های ضعیف‌تر از هژمون یا دولت مسلط متحد شوند تا با دولت هژمون؛ زیرا این دولت‌ها اطمینانی به دولت هژمون ندارند. روسیه نیز برای کاستن از فشارهای وارده بر

این کشور، جهت‌گیری خود را سمت چین تغییر داد؛ زیرا عقیده دارد از طریق نزدیکی با چین، توزیع قدرت در عرصه بین‌المللی بین قدرت‌های بزرگ بهتر صورت می‌گیرد.

از دید واقع‌گرایان، زمانی که توانایی یک دولت رشد می‌کند، رهبران آن تمایل به تعریف گسترده‌تر منافع خود دارند و به دنبال نفوذ بیشتر در مناطق پیرامونی خود و فراسوی آن هستند. قدرت نوظهور، نه تنها به دنبال تأمین امنیت مرزهای خود است، بلکه برای رسیدن به فراتر از آن نیز تلاش می‌کند. این دولت همچنین برای اطمینان از دسترسی به بازار، مواد و مسیرهای حمل‌ونقل، حفاظت از شهروندان خود در خارج از مرزها، دفاع از دوستان و متحدان خارجی و ترویج ارزش‌های خود گام برمی‌دارد. رابرت گلپین ارتباط بین قدرت روبه‌رشد و منافع گسترده را این‌گونه خلاصه می‌کند: «یک دولت قدرتمند و دارای ثروت اهداف رفاهی و امنیتی گسترده‌تری را در مقایسه با یک دولت ضعیف و فقیر انتخاب می‌کند» (Friedberg, 2005: 19).

با این دید و نگرش بود که ایالات‌متحده آمریکا در دوران پس از جنگ سرد، شروع به تعریف گسترده منافع و ارزش‌های خود در سراسر جهان کرد. وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر و لشکرکشی آمریکا به افغانستان و عراق را می‌توان مصداق بارزی از این تمایل ایالات‌متحده آمریکا برای گسترش هژمونی خود به سراسر جهان دانست. این سلطه‌طلبی و تمایل آمریکا برای کنترل سایر قدرت‌ها، همواره از سوی بازیگران ضعیف و قدرتمند نظام بین‌الملل مورد انتقاد قرار گرفته است. چین و روسیه، مهم‌ترین قدرت‌هایی هستند که در بسیاری از موارد هژمونی ایالات‌متحده آمریکا را به چالش کشیده‌اند. اختلاف‌نظر روسیه، چین و آمریکا در زمینه برنامه‌های هسته‌ای ایران، اختلاف‌نظر روسیه و آمریکا در مورد بحران سوریه، اختلاف چین و ایالات‌متحده آمریکا در مورد برنامه‌های اقتصادی چین و ارزش یوان در برابر دلار، موضع‌گیری روسیه و چین در مقابل حضور آمریکا در حیاط‌خلوت آنها از جمله مواردی است که در آنها روسیه و چین انتقادات خود را به سلطه‌طلبی آمریکا وارد کرده‌اند.

با وجود موضع‌گیری مشترک روسیه و چین در بسیاری از موارد تحولات اوکراین را می‌توان مهم‌ترین زمینه‌ای دانست که در آن روسیه و چین بیش‌ازپیش به هم نزدیک شدند. امضای تفاهم‌نامه به ارزش ۴۰۰ میلیارد دلار در زمینه انتقال گاز روسیه به چین، فصل جدیدی از روابط بین روسیه و چین بعد از تحولات اوکراین بود. تا قبل از بحران اوکراین و اعمال تحریم‌های آمریکا و اروپا علیه روسیه، اروپا همواره مشتری اصلی گاز روسیه بوده و در این زمینه روسیه کمتر با چین مراوده داشته است. در حال حاضر و با کاهش صادرات گاز روسیه به

اروپا، به نظر می‌رسد رویکرد مقامات روسیه تغییر قابل توجهی داشته و بنا به اعلام مقامات دو کشور، امضای قرارداد صادرات گاز روسیه به چین در مراحل پایانی قرار دارد.

۲. دلایل نزدیکی روسیه و چین در عرصه بین‌المللی

۲-۱. مقابله با هژمونی ایالات متحده

دوران پساجنگ سرد، عرصه مناسبی را برای اجرای مقاصد استراتژیک ایالات متحده آمریکا به‌عنوان تک قطب باقیمانده فراهم کرد. به همین دلیل، در مقابل عملکرد ایالات متحده در توزیع قدرت بین‌المللی پس از جنگ سرد، کشورهای ضعیف‌تر مقاومت کرده و سعی در ایجاد برابری در مقابله با کشورهای استیلاجو می‌نمایند. هرگاه دولت‌های نیرومندی ظهور کنند (همانند آمریکا) کشورهای درجه دوم (همانند اروپایی‌ها، چین و روسیه) می‌کوشند تا از راه تشکیل اتحادیه با دیگر کشورهای ضعیف یک سپر حمایتی برای خود ایجاد کنند. آنها از سوی کشورهای ضعیف مورد احترام بوده و احساس امنیت می‌کنند. چنین کشورهایی در شرایطی علیه قدرت هژمون ایجاد اتحادیه می‌نمایند که دارای قدرت دفاعی یا بازدارنده کافی برای منصرف کردن دشمنان از آغاز حمله از سوی کشور مربوطه باشند (ایکنبری، ۱۳۸۲: ۲۶).

هانتینگتون بر آن است که در نظام بین‌الملل کنونی، دو گرایش عمده را می‌توان در سیاست بین‌الملل شناسایی کرد؛ گرایش نخست مبتنی بر آن است که ایالات متحده آمریکا آشکارا به دنبال رهبری نظام بین‌المللی است و اغلب به‌گونه‌ای عمل می‌کند که گویی این نظام وجود دارد. در گرایش دوم، قدرت‌های بزرگ خواهان نظام چندقطبی هستند تا بدان وسیله بتوانند منافع ملی خود را بدون هرگونه اعمال محدودیت، زور یا فشار از سوی قدرت هژمون در اشکال یک‌جانبه و چندجانبه دنبال کنند. از این منظر، آنها اقدام آمریکا به سمت هژمونی جهانی را تهدیدی علیه خود می‌پندارند (رضایی، ۱۳۸۹: ۶۸).

از بسیاری جهات، روسیه و چین نگرشی مشابه به حکومت جهانی دارند. هر دو آن را به‌عنوان مفهومی غربی برای ترویج منافع غرب در نظر می‌گیرند، هر دو دیپلماسی کنسرت-گردهمایی‌های غیررسمی قدرت‌های بزرگ را به دیگر انواع حکومت جهانی ترجیح می‌دهند. هر دو مایل به استفاده از نهادهای منطقه‌ای برای تقویت مواضع در مناطق خود و در سطح جهان هستند. در هر دو کشور، مبارزات و بحث‌های جدی بین دو گرایش متضاد لیبرال که در مورد درگیر شدن در نهادهای جهانی نسبتاً مثبت می‌اندیشد و همچنین ملی‌گرا که در مورد تعامل مشکوک است، وجود دارد (Grant, 2012: 2). در محیط چندقطبی، وجود اتحاد بین روسیه و چین برای سرعت‌بخشیدن به تغییر به سمت توزیع قدرت امری معقول است. ایالات متحده به‌عنوان قطب سابق و هژمون منطقه‌ای غرب، از طریق توزیع قدرت جدید در سیستم‌های

بین‌المللی به چالش کشیده می‌شود. «رابطه روسیه و چین را می‌توان به‌عنوان یک موازنه در حال ظهور دانست که قادر به ایجاد توازن میان قدرت ایالات‌متحده بوده و در حال ایجاد مراکز قدرت برای نظم نوین جهانی در حال ظهور است» (Ahmed and et al. 2012: 51). موضع مشترک روسیه و چین، نفرت و بیزاری از جهانی تک‌قطبی است که اجازه می‌دهد یک دولت خاص (ایالات‌متحده آمریکا) قدرت بی‌سابقه‌ای جمع‌آوری کند و منافع دیگران را زیر پا گذارد. «پاسخ مناسب به چنین چالشی از نگاه مسکو، پکن و همچنین دولت‌های دیگر، سازمان‌دهی نظامی چندقطبی است که در آن مراکز قدرت جدید، وزنه تعادل در برابر ابرقدرت یا «هژمون» را ایجاد کنند (Menon, 2009: 10).

نگرانی روسیه و چین از ایالات‌متحده آمریکا به‌عنوان بازیگری سلطه‌جو و سوءظن بین‌المللی در مورد مقاصد و اشنگتن نسبت به پکن و مسکو را می‌توان از موارد زیر استنتاج کرد: نارضایتی متقابل با شکل اولیه نظم بین‌المللی در سال‌های اولیه پس از پایان جنگ سرد، موضع مشترک در مورد مزایای یک «نظم جهانی چندقطبی» و اهمیتی که پکن و مسکو به آن می‌دهند، منافع مشترک در بسیاری از مسائل مربوط به امنیت منطقه‌ای و تمایل به ارائه پشتیبانی سیاسی برای همدیگر بیشتر در صورت تحت‌فشار قرارگرفتن در شرایطی مانند تایوان برای چین و چین برای روسیه نیاز به دفاع مکمل؛ روسیه به‌عنوان عرضه‌کننده سلاح‌ها و فناوری‌های نظامی و چین به‌عنوان مشتری اولیه روسیه برای مواد نظامی استراتژی‌های متنوع و تکمیلی انرژی؛ روسیه به دنبال تنوع‌بخشیدن به مشتری‌های خود جدا از اروپا است، درحالی‌که چین امیدوار به کاهش وابستگی خود به خلیج فارس و خطوط دریایی تنگه مالاکا است (Bellacqua, 2007: 2).

از دید والتز دو راه برای انجام توازن وجود دارد. یک‌راه ارتقای قدرت‌های داخلی یک کشور است. اگر دشمن یا رقیب، هزینه‌های بالقوه دفاعی خود را افزایش دهد، می‌تواند تضمین نظامی مناسبی برای تعادل باشد. راه دیگر برای حفظ توازن قدرت، ایجاد اتحاد است. تشکیل اتحاد زمانی ضروری می‌شود که قدرت دولت پایین‌تر از رقیب خود باشد. دولت‌ها ممکن است اتحاد علیه کشور دشمن را که قدرت برتر ندارند به‌منظور کاهش در هزینه‌های تعادل تشکیل دهند. تشکیل اتحاد اغلب اشاره به تعادل خارجی دارد؛ زیرا در پی حفظ توازن قدرت از طریق بسیج منابع خارجی است (Lee, 2012: 6). استراتژی توازن وقتی اتخاذ می‌شود که هدف آن جلوگیری از افزایش قدرت توسط یک یا گروهی از دولت‌ها باشد؛ در زمانی که هم‌عرضی قدرت ملی بین دولت‌ها وجود دارد و آنها می‌توانند در برابر حملات یکدیگر به دفاع بپردازند. به‌عبارت‌دیگر، بازدارندگی مؤثر یا دفاع در دسترس است؛ بنابراین، احتمال زیادی در مورد اجتناب از سلطه

توسط دولت دیگر وجود دارد. هدف نهایی از استراتژی حفظ تعادل، جلوگیری از ظهور هژمون است.

۲-۲. نگرانی مشترک در مورد آسیای مرکزی و قفقاز

روابط روسیه و چین در سیاست جهانی و به‌ویژه روابط بین‌الملل آسیا دارای اهمیت بسیار زیاد است، حساس‌ترین مناطق در نگاه دو کشور، شمال شرقی و مرکز آسیا است. دست‌کم از سال ۲۰۰۸ یکی از هدف‌های عمده روسیه در سیاست خارجی، تأکید بر بهبود وضعیت قبلی خود در آسیا بوده است؛ به‌ویژه مناطق مستقلی که در مسائل جهانی تأثیرگذار هستند. مسکو درک می‌کند که در حال حاضر شرق آسیا پویاترین بخش اقتصاد جهانی است که اگر از آن دور بماند، نمی‌تواند به‌عنوان یک بازیگر عمده اقتصادی و سیاسی در امور جهان باقی بماند. همچنین این موضوع را نیز درک می‌کند که شمال شرقی، جنوب شرقی و جنوب آسیا و همچنین آسیای مرکزی جزء مناطق پیرامونی چین به شمار می‌روند. این مناطق به‌صورت بالقوه خطرناک‌ترین مناطق در سیاست جهانی هستند و در بسیاری از موارد، می‌توانند امنیت و منافع حیاتی روسیه را تهدید کنند (Blank, 2013: 2).

منطقه آسیای مرکزی سرشار از انرژی است که این امر بعد جدید از روابط انرژی روسیه و چین را به ارمغان می‌آورد. چین توانسته است سرمایه‌گذاری مستقیمی در تولید، حمل‌ونقل انرژی و صادرات از قزاقستان، ازبکستان و ترکمنستان داشته باشد. از نظر روسیه، همکاری‌های عمیق اقتصادی بین کشورهای آسیای مرکزی و چین ارتباط نزدیکی با منافع روسیه دارد و در درازمدت، باعث افزایش رقابت و ظهور گزینه‌های جدید خواهد شد و روسیه را وادار به ارزیابی مجدد سیاست‌های فعلی خود نه‌تنها در رابطه با چین، بلکه به‌طور کلی در همه زمینه‌ها می‌کند (Rautava, 2011: 54). برای روسیه حضور چین در آسیای مرکزی بر حضور آمریکا به‌عنوان دولت محرک و تشویق‌کننده دموکراسی و تهدید فوری برای رژیم‌های طرفدار کرم‌لین، ارجحیت دارد. به‌عبارت‌دیگر، اگرچه بین روسیه و چین در آسیای مرکزی و مناطق اطراف آن چالش وجود دارد، اما هر دو این چالش را به حضور آمریکا در این مناطق ترجیح می‌دهند. «شاید با آموختن از مشارکت چین و روسیه در صنایع نظامی، به نظر می‌رسد چین متوجه شده است که تنها راه دسترسی به حوزه منافع استراتژیک روسیه، دادن قابل‌توجهی پول نقد به این کشور است. در حال حاضر روسیه به‌وام‌های چینی برای بخش انرژی نیاز دارد» (Norling, 2011: 45). برای روسیه و چین، تأمین امنیت آسیای مرکزی در مقابل آمریکا بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر اهمیت زیادی داشته است. «اعزام نیرو به افغانستان توسط ایالات‌متحده، دسترسی آمریکا به پایگاه هوایی ماناس در قرقیزستان و پایگاه هوایی کارشی-خان‌آباد در جنوب ازبکستان و در نزدیکی

تاجیکستان، حضور نظامی در مرزهای غربی چین و در سمت جنوبی روسیه از جمله نگرانی‌های مشترک روسیه و چین است».

۲-۳. نگرانی چین از حضور آمریکا در آسیا، به‌ویژه شرق آسیا

قدرت سیاسی، نظامی چین و مؤلفه‌های جمعیتی و موقعیت ژئواستراتژیک چین سبب شده است که تصمیم‌سازان سیاسی-اقتصادی و امنیتی آمریکا به دنبال تدوین یک استراتژی نوین در قبال منطقه شرق آسیا با هدف مهار چین باشند. حضور آمریکا در شرق آسیا، اصولاً به خاطر جلوگیری از اثرات جنبش‌های کمونیستی در منطقه که با بنیان‌های سرمایه‌داری آمریکا و غرب در تضاد و خصومت دائمی و ذاتی بودند و نیز تبعات ناشی از جنگ سرد و رقابت‌های میان دو بلوک قدرتمند اتحاد شوروی و ایالات‌متحده بوده، امکان‌پذیر شده است. «تعهدات ایالات‌متحده به تایوان، تعهدات پیمان امنیتی ایالات‌متحده در مقابل ژاپن در شرق دریای چین که حاکمیت جزایر آن میان ژاپن، چین و تایوان مورد مناقشه است و حمایت ایالات‌متحده از فیلیپین که درگیر اختلافات سرزمینی با چین است» (Lawrence, 2013: 9). از جمله اقداماتی است که چین رضایت چندانی از آنها ندارد و ایالات‌متحده آمریکا را به خاطر این موضوعات مورد انتقاد قرار داده است (Dumbaugh, 2008: 16). چین برای کنترل حضور و نفوذ ایالات‌متحده آمریکا در شرق آسیا به همکاری روسیه نیازمند است و هر دو کشور اقداماتی را نیز برای مقابله با این امر انجام داده‌اند. همکاری پکن و مسکو علیه ابتکار ایالات‌متحده و ژاپن به‌منظور توسعه یک سیستم ضد موشکی در آسیا، مخالفت با گسترش ناتو، مخالفت با تمایل ایالات‌متحده برای اصلاح معاهده ۱۹۷۲ در زمینه موشک‌های ضد بالستیک^۱، از جمله این همکاری‌ها است (Smith, 2000: 14-15).

۲-۴. علایق ژئوپلیتیک

ارتباط بین فدراسیون روسیه^۲ و جمهوری خلق چین^۳ و پیشینیان آنها، به‌صورت دوره‌هایی از فراز و فرود مشخص می‌شود. در زمان روسیه تزاری و امپراتوری چین و همچنین در دوره اتحادیه جماهیر شوروی سوسیالیستی^۴ و چین کمونیست، دوران همکاری فشرده با دوره‌هایی از رویارویی جایگزین شد. در پایان ۱۹۵۰، روابط بین هر دو قدرت کمونیستی رو به وخامت گذاشته و در سال ۱۹۶۰ به رویارویی نظامی منجر شد. در سال ۱۹۹۱، قبل از فروپاشی اتحاد

1. ABM
2. RF
3. PRC
4. USSR

جماهیر شوروی، دستیابی به یک همکاری بین هر دو کشور با امضای موافقت‌نامه تحدید حدود در مورد قسمت‌های اصلی مرزهای مشترک و بحث در مورد همکاری‌های آینده به‌دست آمد (Paramonov and Stokov, 2006: 14). برخی از مفسران سه گونه اولویت اصلی را در مورد شرکای سیاست خارجی چین تشخیص داده‌اند: (۱) کشورهای بزرگ. (۲) کشورهای همسایه (۳) کشورهای در حال توسعه. روسیه به‌عنوان یک کشور همسایه و همچنین یک کشور بزرگ دارای اولویت در روابط خارجی چین محسوب می‌شده است (Ferdinand, 2007: 842).

از لحاظ جغرافیایی، شهر ولادی‌وستوک به پکن نزدیک‌تر است تا به مسکو. روسیه دارای مرزی طولانی با چین است (حدود ۴۳۰۰ کیلومتر). منطقه شرق دور روسیه با تنها ۸ درصد از جمعیت روسیه در سال ۲۰۰۱ (کمتر از ۱۲ میلیون نفر) و کاهش آن به ۶ میلیون نفر در سال ۲۰۱۲ منطقه‌ای کم‌جمعیت است که همین امر، یک موضوع کلیدی در روابط روسیه با چین است (Rousseau, 2012: 5). بهبود روابط چین و روسیه در برابر رویکرد تک‌قطبی آمریکا پس از پایان جنگ سرد، در قرن ۲۱ نیز ادامه داشته است. با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، مسکو و پکن بر این باور بودند که قدرت آمریکا در بردارنده چالش ژئوپلیتیکی برای آنها است. روسیه و چین تلاش می‌کنند این علایق ژئوپلیتیکی را از طریق سروسامان دادن به سازمان‌های منطقه‌ای دنبال کنند. «در مبارزه با سلطه جهانی ایالات‌متحده و در توافق با سیاست‌های آتی در تلاش برای نظم جهانی چندقطبی، همکاری با چین در سازمان‌های بین‌المللی شرقی از جمله سازمان همکاری شانگهای، سازمان پیمان امنیت جمعی، گروه برزیل، روسیه، هند، چین و آفریقای جنوبی، اتحادیه کشورهای جنوب شرق آسیا و همکاری‌های اقتصادی آسیا و اقیانوس آرام از جمله اهداف استراتژیک کرملین تحت رهبری پوتین از سال ۲۰۰۰ بوده است» (Hass, 2013: 35).

حضور نظامی آمریکا در نزدیکی مرزهای چین و روسیه، عمده‌ترین نگرانی این دو کشور در وضعیت کنونی است. علاوه بر خروج از معاهده موشک‌های ضدبالستیک، اقدام ایالات‌متحده برای پیشبرد زیرساخت‌های نظامی خود نزدیک مرزهای روسیه، بدبینی‌های بیشتری را در مسکو برانگیخته است. «باوجود تأسیس شورای ناتو، روسیه و ناتو به یکدیگر به‌عنوان دشمنان بالقوه نگاه می‌کنند تا شرکای بالقوه و واشنگتن تلاش‌های کمی را برای ادغام روسیه در نهادهای امنیتی غربی یا شناسایی نگرانی‌های روسیه انجام داده است. ایالات‌متحده، نه تنها از گسترش ناتو در حوزه‌های نفوذ روسیه جلوگیری نکرده، بلکه از عضویت کشورهای شوروی سابق در ناتو مانند آذربایجان، گرجستان و اوکراین حمایت کرده است» (Tsygankov, 2010: 6). سیاست خارجی روسیه را باید انعطاف‌پذیر، عمل‌گرا و در تلاش برای استفاده از منابع سیاسی،

نظامی و اقتصادی خود جهت استفاده حداکثری از فرصت‌های موقت و آتی دانست. در سیاست‌های بین‌المللی، روسیه همچنان یک بازی موازنه را اجرا می‌کند. مهم‌ترین هدف برای روسیه، کنترل مرزهای خود و مرزهای کشورهای مشترک‌المنافع و نگاه‌داشتن ناتو خارج از این منطقه است. در این بین، نگرانی مشترک چین و روسیه را از لحاظ ژئوپلیتیکی می‌توان گسترش ناتو در طول مرزهای مشترک روسیه و چین دانست (Oldberg, 2010: 23).

۲-۵. ارتباط روسیه و چین با ایران

در سطحی کلان، نگرش ایران و چین به توزیع قدرت در سطوح بین‌المللی و منطقه‌ای و نیز نگرش آنها به نهادهای بین‌المللی را می‌توان واجد همپوشی‌های مهمی دانست. در حوزه توزیع قدرت هر دو کشور از جایگاه خود در نظم موجود بین‌المللی ناراضی هستند. چین همواره یکی از مخالفان نظام تک‌قطبی و هژمونی امریکا بوده و ایران نیز بدیهی است موقعیت هژمونیک آمریکا را تهدیدی برای امنیت ملی خود می‌داند. این همپوشی برخی از زمینه‌های همکاری بین دو کشور را فراهم کرده است. «در این طیف، همکاری دو کشور در سازمان‌های بین‌المللی و به‌ویژه سازمان ملل و آژانس بین‌المللی انرژی اتمی، حمایت چین از ایران در بحران هسته‌ای و همکاری دو کشور در بحران‌های خاورمیانه را می‌توان بر مبنای موضع آنان نسبت به نحوه توزیع قدرت بین‌المللی توضیح داد» (شریعتی‌نیا، ۱۳۹۱: ۱۹۰). سیاست چین در قبال ایران نیز از اهمیت حیاتی برای تلاش‌های آمریکا جهت فشار آوردن به ایران برخوردار است؛ چراکه چین بزرگ‌ترین شریک تجاری ایران، بزرگ‌ترین مشتری نفت و مهم‌ترین سرمایه‌گذار در بخش انرژی ایران و سایر بخش‌ها است. بعد از تصویب قطعنامه ۱۹۲۹ سازمان ملل، ایالات متحده تلاش کرده است چین را برای دنبال کردن رهبری ایالات متحده و کشورهای اتحادیه اروپا در اعمال تحریم‌های دوجانبه در مورد بخش انرژی و مالی ایران تشویق کند، اما چین سعی کرده است نقش متمایزی را از آنچه غرب می‌خواهد، بازی کند. در سال ۲۰۱۲، اگرچه چین واردات نفت خود از ایران را کاهش داد، اما عمده‌ترین عامل در این زمینه اختلاف دو کشور در زمینه شرایط و قیمت سالانه نفت بود، نه اطاعت از خواسته غرب (Lawrence, 2013: 36). چین یکی از نامزدهای مقام ابرقدرتی در آینده است که توانایی ایجاد موازنه در برابر ایالات متحده آمریکا را خواهد داشت. برآوردها حکایت از آن دارد که چین در صورت رسیدن به سطح درآمد سرانه‌ای برابر با ایالات متحده، بیش از چهار برابر این کشور ثروت خواهد داشت، ثروتی که قابلیت تبدیل شدن به قدرت را داراست (رضایی، ۱۳۸۷: ۲۹۶). به همین دلیل، ایران نیز تلاش می‌کند از طریق همکاری نزدیک با چین در بسیاری از امورات منطقه‌ای و بین‌المللی، از حمایت چین در برنامه‌های هسته‌ای و نیز موضوعات اقتصادی و سیاسی بهره‌مند شود. «افزایش دخالت چین

در امور جهانی معاصر باعث شده است که واشنگتن اعلام کند متمایل به همکاری مسالمت‌آمیز با چین در درون نظام بین‌الملل است و این مشارکت سیاسی و اقتصادی در امور جهانی امروز قابل‌لمس‌تر از هر زمان دیگری است» (Turner, 2011: 42).

روسیه نیز یکی از شرکای اقتصادی و سیاسی ایران در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی است. «در سال‌های پس از فروپاشی شوروی به دلیل نقش ایران در امنیت ملی روسیه، فرصت‌های اقتصادی و ژئوپلیتیک ایران، جلوگیری از ظهور ترک‌گرایی، یافتن متحد در مسئله جمهوری آذربایجان و طالبان و بازار مناسب ایران، ایران به چشم یک فرصت برای همکاری از نظر مسکو نگریسته شده که برتری‌های متعددی داشته است (Dinpajouh, 2009: 24-25). به عقیده برخی از تحلیلگران، روابط ایران و روسیه تابعی از ملاحظه‌های راهبردی روسیه در سطح بین‌الملل است. کارشناسان معتقد هستند مسائلی مانند اقدامات یک‌جانبه آمریکا و مسئله گسترش ناتو به شرق، موجب نگرانی روسیه از منزوی شدن در سطح بین‌المللی شده است به همین دلیل، روس‌ها از راه اقدام‌هایی مانند توسعه روابط با ایران، تلاش می‌کنند تا همچنان جایگاه خود را به‌عنوان یک قدرت بزرگ حفظ کنند. حتی همکاری‌های هسته‌ای با ایران، در راستای افزایش قدرت چانه‌زنی روسیه در سطح بین‌الملل و افزایش توان تأثیرگذاری این کشور و مقابله با تلاش‌های آمریکا با محدودسازی فضای مانور این کشور در سطح بین‌الملل است (Antonenko, 2001: 5).

در سال‌های اخیر نیز روسیه روابط به‌نسبت خوبی با ایران داشته است؛ هرچند با تحریم تسلیحاتی در این کشور موافقت کرده و از تعهدات خود برای تأمین سیستم موشک دفاع هوایی S-300 با برد طولانی به تهران سرباز زد. ایران و روسیه، به همراه هند، در حمایت از ائتلاف شمال در برابر طالبان همکاری می‌کنند. پس از خروج آمریکا از افغانستان، مسکو و تهران به همکاری برای حفاظت از منافع خود ادامه داده‌اند. روسیه و ایالات‌متحده آمریکا بخشی از گروه ۱+۵ می‌باشند با این حال، روسیه و آمریکا دارای اختلافاتی جدی در مورد برنامه هسته‌ای ایران هستند. اگرچه واشنگتن و مسکو به‌طور کلی نگران دستیابی ایران به سلاح‌های هسته‌ای هستند؛ اما نگرش‌های متفاوتی در مورد تاکتیک‌های مورد استفاده علیه تهران دارند. اگرچه در سال ۲۰۱۰ روسیه از تحریم‌های سازمان ملل علیه ایران حمایت کرد، اما تمدید آن را برای سال ۲۰۱۱ رد کرد. روسیه همچنین از ایران برای شرکت در گفتگوهای ژنو ۲ در مورد سوریه دعوت کرد؛ زیرا عقیده داشت که ایران می‌تواند به حل بحران سوریه کمک کند که این اقدام مورد انتقاد غرب و آمریکا قرار گرفت (Purushothaman and Unnikrishnan, 2013: 4).

۲-۶. نیاز چین به منابع گازی روسیه

اطمینان از عرضه پایدار انرژی، یکی از چالش‌های اصلی اقتصاد رو به رشد چین است. کشوری که در تلاش برای کاهش وابستگی خود به زغال سنگ و همچنین کاهش چالش‌های عمده زیست‌محیطی نیاز مبرمی به جایگزینی سوخت فراوان و پاک با زغال سنگ احساس می‌کند. در سال ۲۰۱۱، آژانس بین‌المللی انرژی گزارش ویژه‌ای با عنوان «آیا ما در آستانه ورود به عصر طلایی گاز هستیم؟» منتشر کرد. در این مطالعه برافزایش نقش گاز طبیعی در تأمین نیازهای انرژی جهان تا ۲۰۳۵ تأکید شده بود. این گزارش بیان می‌کند که «نیاز چین به گاز طبیعی گسترش نیاز به گاز طبیعی، در آینده جهان را باعث خواهد شد» (Zoller, 2013: 2). چشم‌انداز جهانی انرژی برای سال ۲۰۱۲ پیش‌بینی کرده است که مصرف گاز چین از ۲۷۰۰ میلیارد مترمکعب در سال ۲۰۰۷ به ۶۸۰۰ میلیارد مترمکعب در سال ۲۰۲۰ افزایش خواهد یافت. این گزارش بیان می‌کند که در سال ۲۰۳۵ چین حدود ۱۱۵۰۰ میلیارد مترمکعب گاز مصرف خواهد کرد که حدود یک‌سوم آن وارداتی خواهد بود (Sidorenko, 2013: 5).

جغرافیا در شکل‌گیری ظرفیت تجاری بین روسیه و چین تأثیر بسیار مهمی داشته است. برای چین، اهمیت راهبردی دسترسی به مواد خام روسیه به دلیل حجم زیاد این منابع در روسیه و در مقابل تا حد زیادی وابسته‌بودن منابع طبیعی سایر مناطق به آبراه‌های بزرگ است که می‌توان به‌عنوان مثال دسترسی به تنگه‌های هرمز و مالاکا را در این رابطه ذکر کرد. همکاری آمریکا با روسیه و چین می‌تواند زمینه‌های تقابل با آمریکا را در بسیاری از مناطق کاهش دهد. اگرچه ممکن است درگیری چین و آمریکا به‌صورت مستقیم در مورد مناطق تحت کنترل چین و آمریکا و پیرامون آنها نباشد، اما این امر می‌تواند اثر خود را به‌صورت اختلال در عرضه منابع انرژی نشان دهد؛ به‌عنوان مثال رویارویی بین ایران و ایالات‌متحده. ایران در حال حاضر ۱۱٫۲ درصد از کل واردات انرژی چین را تأمین می‌کند. همچنین چین ۳۰٫۳ درصد از کل واردات نفت خام خود را از آفریقا وارد می‌کند؛ بنابراین بحران در این مناطق می‌تواند عواقب جدی برای پکن داشته باشد. در مقابل، گاز روسیه می‌تواند از راه مرزهای مشترک یا اقیانوس آرام وارد چین شود و در نتیجه، خطرپذیری کمتری برای چین داشته باشد (Brækhus, Øverland, 2007: 43). در بحث انرژی، روسیه و چین مکمل هم هستند. روسیه دارای ذخایر غنی نفت و گاز و چین نیز دارای بازاری بزرگ و در حال گسترش برای نفت و گاز است. روسیه می‌تواند وجوه لازم برای تجدید حیات و اقتصاد خود را توسعه دهد، در حالی که چین نیز می‌تواند از منابع انرژی روسیه برای نوسازی اقتصاد ملی و بهبود زندگی مردم بهره‌برد. دو کشور رقیب نیستند، اما ذی‌نفع در همکاری با همدیگر هستند (Yishan, 2000: 12).

تحولات اوکراین در سال ۲۰۱۳، سیاست‌گذاران روسیه را در زمینه تقویت روابط انرژی با شرق آسیا و به‌ویژه چین ترغیب کرده است. رویارویی روسیه با اتحادیه اروپا و آمریکا در اوکراین ممکن است هزینه‌های زیادی برای روسیه در برداشته باشد. روسیه برای کاستن از این هزینه‌ها، تلاش می‌کند ارتباط خود را با کشورهای آسیایی بهبود بخشد. روسیه صادرکننده انرژی و مواد خام صنعتی و کشاورزی به اروپا و بقیه نقاط جهان است. از این نگاه، روسیه طرف اصلی تجاری اتحادیه اروپاست و اگر اتحادیه اروپا بخواهد تحریم‌های بیشتری علیه روسیه اعمال کند، روسیه در تنگنا قرار خواهد گرفت و همین باعث کاهش ارزش روبل و درآمدهای ارزی روسیه خواهد شد. با چنین نگرشی روسیه اقدام به امضای موافقت‌نامه تجاری با چین به ارزش ۴۰۰ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۴ کرد. «با امضای قرارداد بزرگ گازی بین چین و روسیه، نه تنها اوکراین بلکه اتحادیه اروپا نیز بخشی از ابزارهای لازم برای فشار بر روسیه را از دست داد. البته این بازی به صورت قطعی پایان نیافته است، اما اتحادیه اروپا به خوبی می‌داند که در حال حاضر روسیه به هیچ وجه دست‌پایین را در مسئله گاز ندارد. علاوه بر این، حالا مشخص شده است که استراتژی «پیش به سوی شرق» روسیه به هیچ وجه بلوف سیاسی نیست. از امضای قرارداد بزرگ گازی روسیه و چین هم که بگذریم، روابط روسیه هم از لحاظ سیاسی و هم اقتصادی با آسیا به شدت در حال گرم شدن است» (بولتن نیوز، ۱۳۹۳).

فرجام

والتر عقیده دارد که بعد از فروپاشی نظام دوقطبی، اگرچه ایالات متحده به عنوان قدرت برتر پدیدار شد و بسیاری از اندیشمندان و نظریه پردازان عقیده داشتند که نظام تک‌قطبی حاکم شده است، اما این نظم برای مدت طولانی تداوم نخواهد داشت. به عقیده وی، اگرچه ایالات متحده نسبت به سایر قدرت‌ها از توانایی بیشتری بهره‌مند است، اما این به منزله حاکم بودن هژمونی آمریکا در سراسر جهان نیست. وی عقیده دارد که اصل تعیین‌کننده در عرصه بین‌الملل آنارشی است. آنارشی باعث می‌شود که توزیع توانایی‌ها همواره در نظام بین‌الملل تجدید شود. در عرصه عمل نیز می‌توان یافته‌های والتز در توزیع توانایی‌ها و تلاش روسیه و چین برای مبارزه با هژمونی ایالات متحده آمریکا را مشاهده کرد. روسیه و چین بعد از فروپاشی شوروی همواره از منتقدان نظام دلخواه آمریکا بوده و تلاش کرده‌اند از طریق نزدیک‌تر کردن دیدگاه‌ها و روابط اقتصادی و سیاسی خود، نظام بین‌المللی را به سمت نظام چندقطبی سوق دهند.

بعد از تحولات اوکراین نیز، روسیه به دلیل فشارهایی که از جانب اتحادیه اروپا و آمریکا احساس می‌کرد، بازنگری در روابط خود با غرب را امری ضروری می‌دانست. اگرچه چین در

تحولات اوکراین متحد استراتژیک روسیه نبود، ولی روسیه با نزدیکی به روابط خود با چین و تغییر جهت سیاست‌های خود به سمت آسیا به اتحادیه اروپا و غرب نشان داد که روسیه همچنان به دنبال ایفای نقش قدرت بزرگ در عرصه بین‌المللی است. اتحادیه اروپا از لحاظ انرژی تا حد زیادی به روسیه وابسته است، در صورتی که این کشور بخواهد در سیاست‌های خود نسبت به اتحادیه اروپا و غرب تجدیدنظر کند، اتحادیه اروپا تحت فشار قرار خواهد گرفت. در بازی بین روسیه و غرب تأمین انرژی برگ برنده روسیه برای خروج از تحریم‌های اتحادیه اروپا و ایالات متحده آمریکا است. نزدیکی بازار چین و همچنین نیاز این کشور به انرژی برای سال‌های آینده باعث شده که روسیه نیز برای افزایش همکاری‌های تجاری خود با چین ترغیب شود.

به عقیده والتر، دولت‌های ضعیف برای ایجاد تعادل و تشکیل اتحادیه همواره به دنبال دولت‌های متوسط هستند، زیرا اطمینانی به دولت هژمون یا مسلط ندارند. روسیه برای ایجاد موازنه در عرصه بین‌المللی، به سمت چین گرایش یافت؛ زیرا اگرچه چین در مقایسه با ایالات متحده آمریکا از قدرت کمتری برخوردار است، اما ترکیب روسیه و چین می‌تواند موازنه به نسبت باثباتی را در عرصه بین‌المللی به وجود آورده و چالش‌های متعددی را برای سلطه‌طلبی آمریکا فراهم سازد. چین یکی از قدرت‌های آتی در عرصه بین‌المللی است و روسیه نیز اگرچه در عرصه بین‌المللی از قدرتی هم‌سطح آمریکا برخوردار نیست، اما با توجه به سازوکارهای نظامی و سیاست‌های واقع‌گرایانه‌ای که از زمان روی کار آمدن پوتین در پیش گرفته است، همچنان در عرصه بین‌المللی می‌تواند نقش توازن‌کننده را بازی کند.

منابع فارسی

احمدی، علی و محمد زارع (۱۳۹۰)، «تحلیلی بر روابط آمریکا و چین در پرتو تئوری توازن قوا»، *فصلنامه رهنامه سیاست‌گذاری*، سال دوم، شماره ۴: ۱۰۴-۸۳.

ایکنبری، جی. جان (۱۳۸۲)، *تنها ابرقدرت؛ هژمونی آمریکا در قرن ۲۱*، ترجمه عظیم فضلی‌پور، تهران: مؤسسه فرهنگی ابرار معاصر تهران.

تأثیر قرارداد گازی روسیه و چین بر منازعات روسیه و غرب، پایگاه خبری بولتن نیوز، کد خبر ۲۰۶۷۴۵، تاریخ رجوع ۹۳/۳/۲۳. قابل‌بازبینی در:

<http://www.bultannews.com/fa/news/206745>

چگنی‌زاده، غلامعلی (۱۳۹۲)، «موازنه قوا و روابط راهبردی چین با ایالات متحده آمریکا»، *فصلنامه روابط خارجی*، تهران: پژوهشکده تحقیقات راهبردی، سال پنجم، شماره چهارم: ۲۶۳-۲۲۷.

رضایی، علیرضا (۱۳۸۹)، «الگوی روسیه از نظم در نظام بین‌الملل پساجنگ سرد، نظم موازنه‌محور»، *فصلنامه مطالعات سیاسی*، سال دوم، شماره ۷: ۷۳-۵۳.

شریعتی‌نیا، محسن (۱۳۹۱)، «عوامل تعیین‌کننده روابط ایران و چین»، *فصلنامه روابط خارجی*، سال چهارم، شماره ۲: ۲۱۰-۱۷۹.

شفیعی، نوذر و یونس کمائی‌زاده (۱۳۸۹)، «تبیین روابط چین و آمریکا در برابر سازمان همکاری شانگهای؛ بر اساس نظریه موازنه قوای نرم»، *مطالعات اوراسیای مرکزی*، دوره ۳، شماره ۷: ۷۶-۵۱.

قاسمی، فرهاد (۱۳۹۱)، *اصول روابط بین‌الملل*، تهران: میزان.

مسعودنیا، حسین، داوود نجفی و فاطمه فروغی (۱۳۹۱)، «تأثیر برنامه هسته‌ای ایران بر امنیت ملی ترکیه (در پرتو تئوری موازنه قوا)»، *فصلنامه پژوهش‌های راهبردی امنیت و نظم اجتماعی*، سال اول، شماره ۲: ۸۲-۶۷.

مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۹)، *تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل*، چاپ پنجم، تهران: سمت.

مورگنتا، هانس جی (۱۳۸۴)، *سیاست بین‌ملت‌ها*، تهران: دفتر مطالعات سیاسی بین‌المللی.

میلر، بنجامین (۱۳۷۹)، «الگوی رفتاری قدرت‌های بزرگ در بحران‌های بین‌المللی»، ترجمه قدرت احمدیان، *مجله سیاست دفاعی*، شماره ۲۱-۲۰: ۳۵-۱.

نوایی، فرهاد (۱۳۸۷)، «برداشت روسیه از جایگاه چین در سازمان همکاری شانگهای»، *بولتن برنامه اوراسیای مرکزی*، سال چهارم، شماره ۱: ۲۰-۱۷.

منابع لاتین

Ahmed. Z. Engel. L. Windfeld Velin.R. Visholm. N. (2012), "Russia and China Balancing the World?", *Russian Foundation for International Affairs*, No. 6: 1-62.

Rosenørn Engel, L., Zaman Ahmed, Z., Visholm, N (2012), *Russia and China Balancing the World?-Alliance Behaviour in the 21st Century* (Doctoral dissertation).

Antonenko. A. (2001), "Russian Military Involvement in Middle East", *International Affairs (MERIA)*, Vol.5, No.1:1-18.

Burchill. S. Linklater. A. Devetak. R. Donnelly. J. Paterson.M. Reus-smit. CH. True.J (2005), *Theories of International Relation*, Second Edition, Palgrave Macmillan.

Bellacqua, J. (2012), *The China Factor in US-Vietnam Relations* (No. CNA-DRM-2012-U-000184), CENTER FOR NAVAL ANALYSES ALEXANDRIA VA.

Blank, S. (2009), "Russia in Latin America: Geopolitical games in the US's neighborhood", *Russie. Nei. Visions*, No. 38, 1-23.

Bellacqua, J. (2007), *China-Russia. Relations in the Early 21st Century* (No. CNA-D0016297, A1), CENTER FOR NAVAL ANALYSES ALEXANDRIA VA.

Brækhus. K. Øverland. I. (2007), "A Match Made in Heaven? Strategic Convergence between China and Russia", *China and Eurasia Forum Quarterly*, Vol.5, No.2: 41-61.

Blank. S. (2013), "The Nature of Chinese Influence and Power in Russia's Far East", *US Army War College Carlisle Barracks*, PA 17013.

- Cheng, D., & Cohen, A. (2013), "How Washington Should Manage US–Russia–China Relations", *The heritage Foundation*, http://thf_media.s3.amazonaws.com/2013/pdf/bg2841.pdf (Oct 20, 2013).
- Dinpajouh, M. (2009), *Russian Foreign Policy towards Iran under Vladimir Putin: 2000-2008*, (Doctoral dissertation, MIDDLE EAST TECHNICAL UNIVERSITY).
- Dumbaugh. K. (2008), "China-U.S. Relations: Current Issues and Implications for U.S. Policy", *Congressional Research Service*, Order Code RL33877.
- Domínguez, J. (2006), "China's relations with Latin America: shared gains, asymmetric hopes", *Inter-American Dialogue*, 1-59.
- Ellis. E. (2012), "The United States, Latin America and China: A Triangular Relationship?" *Inter-American Dialogue*, Working paper: 1-14.
- Friedberg. A. (2005), "The Future of U.S.-China Relations: Is Conflict Inevitable?", *International Security*, Vol.30, No.2: 7-45.
- Ferdinand. P. (2007), "Sunset, Sunrise: China and Russia Construct a new Relationship", *International Affairs*, Vol.83: No.5: 841–867.
- Griffith. M. (2007), *International Relation Theory for the Twenty-First Century*, London and New York: Routledge.
- Grant. CH. (2012), "Russia, China and Global Governance", *Centre for European Reform (CER)*:1-69.
- Harasymiw. B. (2010), "Russia, The United States, and the New Cold War", *Journal of Military and Strategic Studies*, Vol.12, No.2: 1-31.
- Haas. M. (2013), *Russian-Chinese Security Relations Moscow's Threat from the East?*, Clingendael, Netherlands Institute of International Relations.
- Ismailzade. F. (2010), "US Policy Towards the South Caucasus: How to Move Forward", *Caucasus Analytical Digest*, No.13: 1-16.
- Lee. D. (2012), *A Tamed Struggle for Influence: The Future of U.S.-China Relations*, EAI Asia Security Initiative Working Paper.
- Lawrence, S. (2013), *U.S.-China Relations: An Overview of Policy Issues*, Congressional Research Service.
- Menon, R. (2009), *The China-Russia Relationship: What it involves, where it is headed, and how it matters for the United States*, Century Foundation.
- Norling. N. (2010), "China and Russia: Partners with Tensions", *Policy Perspectives*, 33-48.
- Oldberg, I. (2010), "Russias Great Power Strategy under Putin and Medvedev", *Occasional ULpapers*, No.1: 1-22.
- Peyrouse, S., Boonstra, J., & Laruelle, M. (2012), "Security and development approaches to Central Asia. The EU compared to China and Russia", *Eurasian Center*.

- Paramonov, V., & Stokov, A. (2006), *Russia and Central Asia: Current and Future Economic Relations*, Defence Academy of the United Kingdom, Conflict Studies Research Centre.
- Ross. R. (2009), "The Rise of Russia, Sino-Russian Relations, and U.S. Security Policy", *Royal Danish Defense College*, 1-8.
- Rautava, J. (2011), "Russia's economic policy and Russia-China economic relations", *Russia-China Relations: Current State, Alternative Futures, and Implications for the West*.
- Sidorenko. T. (2014), "The Scope of Economic Cooperation between Russia and China and Future Prospect", *Latin American Journal of Economic*, Vol.45, No.176: 1-20.
- Smith. B. (2000), "Russian attitudes to East and Future Prospects", *Russian Social Research Foundation*, No, 34: 2-38.
- Turner, O. (2011), "Sino-US Relations then and Now: Discourse, images, Policy", *Political Perspectives*, Vol.5, No.3: 27-45.
- Tsygankov. A. (2009), *U.S.-Russia Relations in the Post-Western World*, San Francisco State University: 1-15.
- Trenin, D (2013), "The End of an Era in EU-Russia Relations", *Carnegie Moscow Center Brief*.
- Unnikrishnan.N. Purushothaman. U. (2013), "US-Russia Relations at a Crossroads", *Observer Research Foundation*, Issue Brief, 56: 1-8.
- Wohlforth. W. Little. R. Kaufman. S. Kang. D. Joens.C. (2007), "Testing Balance-of-Power Theory in World History", *European Journal of International Relations*, Vol.13, No.2: 155-185.
- Waltz. K. (1993), "The Emerging Structure of International Politics", *International Security*, Vol.18, No.2: 44-79.
- Waltz. K. (1988), "The Origins of War in Neorealist Theory", *The Journal of Interdisciplinary History*, Vol.18, No.4: 615-628.
- Yishan. X. (2000), "China-Russia Energy Cooperation: Impetuses, Prospects and Impacts", *China institution for International Studies*: 1-15.
- Zoller.M. (2013), "Does China Need Russian Gas?", *Association for International Affairs*, 1-14.